



## گفتگوی «سامان نو» با لیندزی جرمن

### طرح و تنظیم پرسش ها و برگردان: مینا

لیندزی جرمن در سال ۱۹۵۱ در انگلستان به دنیا آمد. جرمن بیش از سی و پنج سال از زندگی خود را وقف مبارزه برای رهایی زنان و از میان برداشتن نژادپرستی کرده است. برای نمونه در ۱۹۷۵ در «کارزار ملی برای آزادی سقط جنین» و نیز «کارزار پرداخت دست مزد برابر به زنان» شرکت داشت. گذشته از این ها، جرمن یکی از آن ده ها هزار نفری بود که در ۱۹۷۸ در راه پیمایی «جبهه ی ضد نازی» در لندن دست به اعتراضی عظیم زدند. او به مدت بیست سال سردبیر مجله ی سوسیالیستی ( *Socialist Review* ) بود و از بنیان گذاران اصلی ائتلاف «جنگ را تمام اش کن» به شمار می آید. در سالیان اخیر جرمن دو بار در انتخابات شهرداری لندن شرکت جست. در آخرین کتاب اش درباره ی زنان، زیر عنوان دختران با اهمیت *Material Girls* که در سال ۲۰۰۷ انتشار یافت، می گوید: هنوز راه درازی برای رهایی زنان در پیش است.

شما در ابتدای مقاله ی خود، زیر عنوان «فمینیسم سده بیست و یک ام»، از ربکا وست، رمان نویس سده ی گذشته، نقلی آورده اید که «هرگز نتوانستم بفهمم فمینیسم دقیقا به چه معناست. تنها چیزی که دریافتم آن است که هرگاه احساساتی از خود بروز دادم که آشکار می ساخت میان من و پادری خانه فرقی وجود دارد، مرا فمینیست خواندند.» خواندن آن مرا به یاد ذوق زدگی زنانی انداخت که در یک گروهی کوچکی به مناسبت روز بین المللی زن (هشت مارس) در اوایل ۱۹۹۰ در ایران برای نخستین بار با این مضمون روی کارتی که نوشته و میان شان پخش شده بود، آشنا شدند. بسیاری از آنان نخستین باری بود که واژه ی «فمینیسم» را می شنیدند، اما عبارت «میان من و پادری خانه فرقی وجود دارد» سخت به دل شان نشست. بعدها، در موردهای دیگر، همواره به همین اندازه به آرا و اندیشه های فمینیسم غربی اقبال نشان داده نشد. از سوی دیگر، فرهنگ مسلط نیز پیوسته هشدار می دهد که فمینیسم با فرهنگ اسلامی ایرانی بیگانه است. پس شاید بهتر باشد گفت گو با شما را از موضوع فمینیسم جهانی آغاز کنیم: به بیان دیگر، شما مناسبات میان فعالان زن را در سراسر دنیا چه گونه ارزیابی می کنید؟ چه گونه زنانی که خود را فمینیست یا سوسیالیست می نامند، هم دیگر را در می یابند؟ بنا بر تجربه ی شما چه گونه می توان این رابطه را تعیین کرد و چنان عمل کرد که فمینیست های کشورهای «شمال» و «جنوب» در مبارزه ی خود بر ضد مردسالاری و سرمایه داری به هم یاری رسانند و یک پارچه کوشش کنند؟

در وهله ی نخست باید بگویم که جنبش «رهائی زنان» از دل جنبشی بین المللی بیرون آمد. در مبارزات بزرگ رهائی بخش ملی در دهه ی ۱۹۶۰، به ویژه در ویتنام، آگاهانه از عبارت «رهائی سود می جستند تا هدف خود را روشن تر بیان کنند. وانگهی خواسته های زنان همواره طنینی بین المللی داشته است. در واقع، وقتی



اغلب شکست‌ها و ضعف‌های چپ است که به رشد فمینیسم می‌انجامد. شخصا به این شعار پابندم که «هیچ سوسیالیسمی بدون رهائی زنان برقرار نمی‌شود، و زنان بدون سوسیالیسم به رهائی دست نمی‌یابند»، اما تحقق این امر مستلزم نبردی جانانه است. به نظر من بدترین کسان «چپ‌های رفرمیست» اند زیرا به ظاهر آرای فمینیستی را می‌پذیرند اما در عمل به گونه‌ی دیگری رفتار می‌کنند. «سوسیالیسم انقلابی» برای گنجاندن الزامات «رهائی زنان» در سراسر ارکان خود می‌بایست پیوسته هشیار باشد.

دچار بدترین وضعیت می‌شود که سوسیالیست‌ها خواست‌های زنان را نادیده می‌گیرند یا زمانی که فمینیست‌ها در مبارزه‌ی خود مردان (و گاه زنان سوسیالیست) را کنار می‌گذارند. نیروهای چپ آن‌گاه می‌توانند به اعتبار خود ببالند که خواست‌های فمینیست‌ها را تایید کنند، به موضوع‌های مربوط به زنان توجه و از آن‌ها پشتیبانی کنند و نیز در سازمان‌های خود برابری کامل را رعایت کنند. چنین مشخصه‌هایی را «فمینیسم چپ» نمی‌نامم، در عوض بر این باورم که هر نیروی چپی که تنها مردان بر آن مسلط باشند، یا از توجه و تایید چنین خواسته‌هایی تن بزند چپی از پیش شکست خورده است. مانند همین امر در دهه‌ی ۱۹۶۰ در ایالات متحده رخ داد و سبب خیزش «جنبش رهائی زنان» گشت. بنابراین می‌شود گفت که اغلب شکست‌ها و ضعف‌های چپ است که به رشد فمینیسم می‌انجامد. شخصا به این شعار پابندم که «هیچ سوسیالیسمی بدون رهائی زنان برقرار نمی‌شود، و زنان بدون سوسیالیسم به رهائی دست نمی‌یابند»، اما تحقق این امر مستلزم نبردی جانانه است. به نظر من بدترین کسان «چپ‌های رفرمیست» اند زیرا به ظاهر آرای فمینیستی را می‌پذیرند اما در عمل به گونه‌ی دیگری رفتار می‌کنند. «سوسیالیسم انقلابی» برای گنجاندن الزامات «رهائی زنان» در سراسر ارکان خود می‌بایست پیوسته هشیار باشد.

شما از دهه‌ی ۱۹۷۰ سهم زیادی در مبارزات رهائی بخش زنان و نیز مبارزه با نژادپرستی در انگلستان داشتید. افزون بر این‌ها، عضو فعال «حزب کارگران سوسیالیست» (SWP) بودید و در چندین کارزار ضد جنگ در سال‌های اخیر شرکت کردید. چه گونه، در عمل می‌توانستید در همه‌ی این جبهه‌ها فعالیت کنید؟ در این راه با چه مشکلاتی روبه‌رو بودید؟ آیا همراهان تان

تاریخچه‌ی روز بین‌المللی زنان (هشت مارس) را مرور کنیم می‌بینیم که به پیشنهاد زنان مارکسیستی، مانند کلارا زتکین، در همبستگی با اعتصاب زنان کارگر کارخانه‌های پوشاک در نیویورک است که چنین روزی گرامی نگاه داشته شد و نخستین مراسم آن در همایشی از زنان سوسیالیست در ۱۹۱۰ در کینهاگ برگزار گردید. امروزه دیگر مناسبات میان سوسیالیست‌ها و فمینیست‌ها در همایش‌های عظیم لیبرال که در چهار گوشه‌ی دنیا برای حقوق زنان برپا می‌شود تقویت نخواهد شد، بلکه باید در عمل این اتحاد برقرار شود تا آشکار گردد که آن‌ها وجه اشتراک‌هایی با هم دارند و هسته‌ی اصلی سرکوب زنان را پایه‌ی طبقاتی زنان می‌دانند. به ویژه، فمینیست‌های کشورهای «شمال» باید متوجه‌ی خطرهای ناشی از روحیه‌ی حمایت‌گرانه‌ی و برتری‌جویانه‌ی خود نسبت به زنان کشورهای «جنوب» باشند که گاهی تا حد رفتاری استعمارگرانه پیش می‌رود.

در همان مقاله اشاره کرده‌اید که «... سوسیالیسم و رهائی زنان به صورتی جداناپذیر به هم مربوط اند». اما رابطه‌ی میان فمینیسم و سوسیالیسم به این سادگی‌ها نیست. چپ به فمینیسم با شک و سوءظن می‌نگرد، حتی به فمینیسم سوسیالیستی. گمان می‌کنم چنین نگرشی جهان‌گستر باشد. پاره‌ی اوقات دشوار بتوان از این سدّ برگذشت. پس چه گونه می‌توان با اطمینان خاطر جبهه‌ی بی‌از فمینیسم چپ ایجاد کرد؟ فمینیسم چپ به چه می‌ماند؟ اصلا آیا ضرورتی برای این کار وجود دارد؟

البته که همواره میان سوسیالیست‌ها و فمینیست‌ها اختلاف‌هایی وجود داشته است. از این رو، معمولا من خود را فمینیست نمی‌نامم بلکه می‌گویم به «رهائی زنان» باور دارم. این مناسبات عموماً زمانی



هرگز شما را وسوسه نکردند که در عرصه ی مبارزه به سود زنان بمانید و فعالیت در جبهه ی دیگر را واگذارید؟ چه انگیزه هایی سبب می شود شما به هر دو ملزومات پاسخ دهید؟

به نظر من این که کسی هم سوسیالیست باشد و هم در عرصه های دیگری مبارزه کند مشکل آفرین نیست. هر سوسیالیستی که خواهان دگرگونی جهان است می بایست با دیگرانی که لزوماً با همه ی خواسته ها و مسائل شان موافقت ندارد، همراه شود تا این دگرگونی حاصل گردد. خودم از بابت شرکت در مبارزه علیه فاشیسم، نژادپرستی و جنگ و نیز کوشش برای رهائی زنان بی اندازه رضایت خاطر دارم. امیدوارم کارهایی که کرده ام به پیش برد سوسیالیسم و هدف های «حزب کارگران سوسیالیست» (SWP) مدد رسانده باشد. از اصول سیاست ورزی من یکی آن است که معتقدم برای سوسیالیست هایی که در اتحاد عمل با دیگران کار نمی کنند آینده یی آکنده از انزوا و سکتاریسم در پیش است. درست است که خواسته ها و هدف های متفاوت گاه آشتی ناپذیراند و نمی توان با برخی کسان که ایجاد کارزارهای مشترک را در زمانی معین نامناسب می دانند، به توافق رسید. در چنین حالتی چه بسا می بایست با این کسان درگیر بحث و جدل شد که حق با کیست. با این همه، مهم است به یاد آوریم که (بنا به گفته ی گوته، شاعر آلمانی، که لنین از قول او بازگو کرد) «نظریه خاکستری است، اما درخت زندگی سبز است». به سخن دیگر، ما سیاست مان را با آزمودن عملی اصول آن و درگیر شدن در الزامات عملی آن فرا می گیریم و پایه ی نظری ما همانا عمل برگزیده و دست چین شده ی جنبش کارگری دیرپاست.

پرسش بعدی درباره ی اتحاد عمل با زنان (و نیز فمینیست هایی) است که از امتیازهای طبقه ی متوسط برخورداراند و از آن امتیازها دفاع می کنند. آیا با در نظر گرفتن تجربه هاتان فکر می کنید می شود از این اتحاد عمل چشم پوشی کرد؟ اگر نه، آن گاه در نبود یک گفتمان قوی چپ و در شرایطی که زنان کم درآمد معمولاً در سازمان های خود متشکل نشده اند، چه گونه می توان از حقوق زنان کارگر و زنان فقیر پشتیبانی کرد؟ به بیان دیگر، اگر اتحاد عمل با زنان طبقه ی متوسط کار درستی باشد، چه خطری در کمین زنانی است که به حاشیه

اجتماع رانده شده اند و توان چندانی برای پیش برد منافع ویژه ی خود ندارند؟ (اشاره من در این جا به مطلبی است که شما زمانی با واقع بینی گفتید که «میان جنبش زنان و زنان کارگر شکافی عظیم وجود دارد». این شکاف هم اکنون در میان زنان در ایران نیز به روشنی به چشم می خورد.)

اگر اتحاد عمل با زنان طبقات دیگر منجر به کسب دستاوردی می شود، نباید از آن تن زد. مهم آن است که در برابر تبعیض و جنس پرستی بر ضد زنان، ولو زنان بورژوا، ایستادگی کرد. هر چند، به نظر من چنین کارزارهایی صرفاً تاثیر محدودی بر جا می گذارند. برای نمونه، چه بسا بانک داران زن در قیاس با بانک داران مرد در معرض جنس پرستی زورآور و ناگواری قرار داشته باشند اما بسیار دور از ذهن است که تصور کنیم بانک داران زن از زنان کارگری که نسبت به آن ها، به لحاظ طبقاتی، موضعی خصمانه دارند به پشتیبانی برخیزند و برای از میان برداشتن چنان موقعیت تبعض آمیزی با زنان کارگر وارد اتحاد عمل شوند. بی شک، چنین موقعیتی در ایران دشوارتر است زیرا بر ضد همه ی زنان تبعیضی آشکار روا می شود. در این جا می خواهم یکی دو نکته را اضافه کنم. نخست آن که در هر اتحاد عملی که وارد می شوید یا به هر توافقی که می رسید، می بایست خواسته های زنان کارگر را به همان شکلی که می بینید عنوان کنید و پیش ببرید و هیچ گاه بر سر این مسائل، به صرف این که می خواهید زنان طبقه متوسط را متحد خود نگه دارید، سازش نکنید. (البته چه بسا اصلاً لازم نباشد سازشی صورت گیرد.) وانگهی باید به خاطر بسپارید که در هر کارزاری نخست می بایست تصمیم گرفت که چه اموری اولویت دارند و از اهمیت ویژه یی برخوردار اند. در این میان شاید دفاع از زنان طبقه ی متوسط، از جمله شیرین عبادی، اولویت داشته باشد یا تشکیل کارزاری برای ابراز پشتیبانی از اعتصاب زنان شاغل یا شرکت در کارزارهایی به سود طبقه ی کارگر.

اکنون می خواهم مطلبی را با شما عنوان کنم که چه بسا کاملاً به موقعیت ایران بستگی دارد. با این همه امیدوارم شما نظرتان را این باره با ما در میان بگذارید. نیروی اصلی فمینیستی در این جا، نظریه ی «فمینیسم پراگماتیستی» را معرفی کرده و دست به تبلیغ این آرا می زند. ناگفته پیداست که با طرح این طرز فکر به مراتب آسان تر می تواند پشتیبانی معنوی جنبش بین





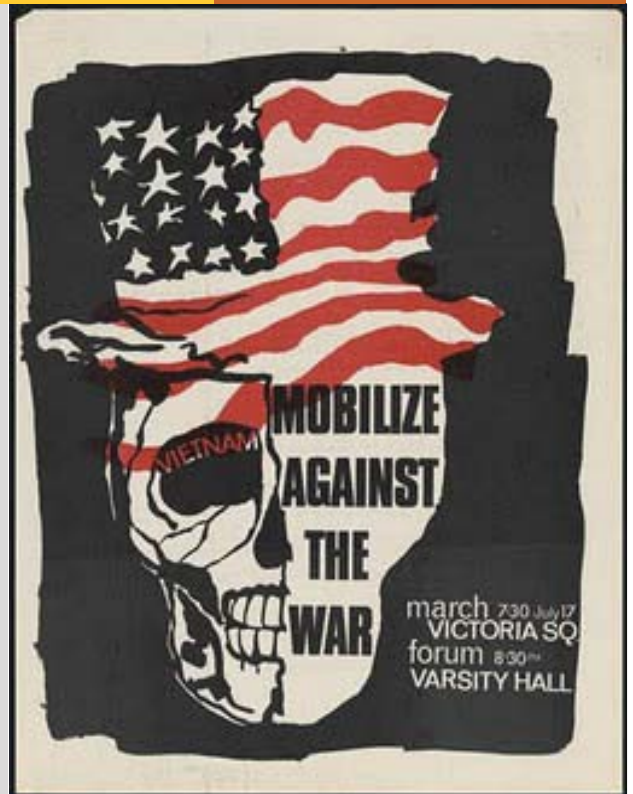
های مردان» در بخش دولتی و خصوصی بود بسیار تضعیف شده بود. در همان دوران در این جا بسیاری از فمینیست ها به «حزب کارگر بریتانیا» پیوستند، جایی که هر نوع رادیکالیسمی از آن رخت بر بسته بود. «حزب کارگر بریتانیا» پیشرفت زنان را با هر چه که زنان به دست می آوردند برابر می دانست (که خوب، در انتها نسبتا همه چیز هم خوب پیش رفت!) به نظرم در ایران نکته ی مهم آن است که آگاهی طبقاتی افزایش یابد و خواسته های سوسیالیستی طرح گردد تا محدودیت های آن چه شما «فمینیسم پراگماتیستی» می نامید، در عمل روشن شود.

می دانید که شماری از فعالان و پژوهش گران امور زنان، به ویژه در خاور میانه، خود را «فمینیست اسلامی» می نامند. به نظر شما آیا این عبارتی تناقض آمیز است یا نه؟ در گذشته برخی گروه های سیاسی هم اسلام را قبول

المللی زنان را به دست آورد. آیا در مبارزه ی طولانی مدت شما برای رهایی زنان، مواقعی پیش آمده است که گفتمان های پراگماتیستی رادیکالیسم شما را تضعیف کرده باشد (یا به خطر انداخته داشته باشد)؟ چه گونه در برابر «فمینیسم پراگماتیست» ایستادگی کردید؟

همیشه خطر آن وجود دارد که یکی از انواع فمینیسم رواج بیش تری یابد و به قیمت حذف زنان کارگر امر خود را پیش برد. گذشته از همه چیز، این فمینیست های لیبرال و بورژوا اند که بر رسانه ها دسترسی انحصاری دارند و هواداری سیاست مداران را به خود جلب کرده اند. به یاد می آورم که در اواخر دهه ی ۱۹۷۰ و اوایل ۱۹۸۰ چه گونه همین فمینیسم سوسیالیستی زمانی که فمینیسم، به طور کلی، در پی تبلیغ به سود زنان برای ورود به «حرفه

فکر نمی‌کنم «فمینیسم اسلامی» تناقض‌آمیزتر از «فمینیسم مسیحی» یا «فمینیسم کلیمی» باشد. البته همه‌ی این دین‌ها عنصری از مردسالاری یا حتی زن‌ستیزی دارند. اما روشن است که بسیاری از زنان که پس‌زمینه‌ی اسلامی دارند مایل‌اند برای رویارویی با یورش‌هایی که جنبه‌ی نژادپرستانه یا استعمارگرانه دارد از آموزه‌های دینی خود مدد گیرند، دست‌کم در زمینه‌هایی به این اعتقادات تکیه می‌کنند.



مبارزه برای سوسیالیسم را به دیگران واگذاشته ایم و خود را از وجود شمار بسیاری از مردم که می‌توانند به ما، به سوسیالیسم، پیوندند، محروم ساخته ایم.

داشتند و هم سوسیالیسم را. به نظر شما چه زمینه‌های اجتماعی برای شکل گرفتن چنین ترکیب‌هایی وجود دارد؟

**شما مبارزی ضدّ جنگ‌اید. نقش زنان را در کارزارهای ضدّ جنگ چه می‌دانید؟ چه گونه زنان می‌توانند، به ویژه در کشورهایی که به نظر می‌رسد با یک دیگر دشمنی داشته باشند، از بروز جنگ جلوگیری کنند یا به جنگ‌های جاری در سرزمین‌هایشان پایان بخشند؟**

در کارزارهای ضدّ جنگ زنان نقشی خطیر دارند. ما از این که زنانی از همه‌ی گروه‌های سنی در کارزار «جنگ را تمام‌اش کن» شرکت دارند، خوشحال‌ایم. در سطح بین‌المللی، نشانه‌های بسیار امیدوارکننده‌ی از ایجاد جنبشی بر ضدّ جنگ از سوی زنان به چشم می‌خورد. به هنگام بروز جنگ، زنان از هر جهت آسیب‌م‌بینند و این خود سبب می‌شود که برای پایان دادن یا جلوگیری از وقوع جنگ دست به اقدامات اساسی بزنند. فمینیسم آشکارا در عمق بخشیدن به مبارزه بر ضدّ جنگ اثر گذاشته است. باید هر چه در توان داریم در راه ایجاد جنبش‌های ضدّ جنگ، به ویژه در خاورمیانه، به کار گیریم.

راست‌اش را بخواهید فکر نمی‌کنم «فمینیسم اسلامی» تناقض‌آمیزتر از «فمینیسم مسیحی» یا «فمینیسم کلیمی» باشد. البته همه‌ی این دین‌ها عنصری از مردسالاری یا حتی زن‌ستیزی دارند. اما روشن است که بسیاری از زنان که پس‌زمینه‌ی اسلامی دارند مایل‌اند برای رویارویی با یورش‌هایی که جنبه‌ی نژادپرستانه یا استعمارگرانه دارد از آموزه‌های دینی خود مدد گیرند، دست‌کم در زمینه‌هایی به این اعتقادات تکیه می‌کنند. از این جهت، چه بسا مسئله تناقض‌آمیز جلوه کند اما فکر می‌کنم بهترین کار آن است که در عمل و نظر با این موضوع درگیر شد و گره‌های این تناقض را آشکار ساخت. می‌دانم که تاریخ انقلاب ایران سبب شده است رغبتی برای همکاری با این گروه از زنان نباشد. این دل‌زدگی قابل درک است اما بر این باورم که پافشاری بر این موضوع، آن‌هم در جایی که می‌شود در عرصه‌های مشترک با هم همکاری داشت، خطاست. لازم نیست در عرصه‌هایی که اختلاف نظر وجود دارد اتحاد عمل داشت. اگر با کسانی که خود را مسلمان می‌دانند کار نکنیم، به این معناست که عرصه‌ی